

جنون و تمدن

۱. هنگامی که در ۱۹۶۱ میلادی کتاب مشهور میشل فوکو درباره دیوانگی منتشر شد، کسی فکر نمی‌کرد این اثر سنت شکن و نامعمول، به متنی کلاسیک در مطالعه تاریخ روانپزشکی تبدیل شود. فوکو، اسم کتاب خود را تاریخ دیوانگی در عصر کلاسیک^۱ گذاشته بود، و حجم زیاد کتاب، و تمرکزی که بر متون - معمولاً ناشناخته - قرن هفدهم تا نوزدهم داشت، آن را بیش از هر چیز دیگر به یک کتاب تاریخ علم شبیه می‌کرد. باوجود این، کتاب نیز مانند سایر کتابهای دهه شصت فوکو، حلقه‌ای از زنجیره آثار تبارشناسانه وی بود؛ زنجیره‌ای که با «زایش درمانگاه» در دوسال بعد دنبال شد و در

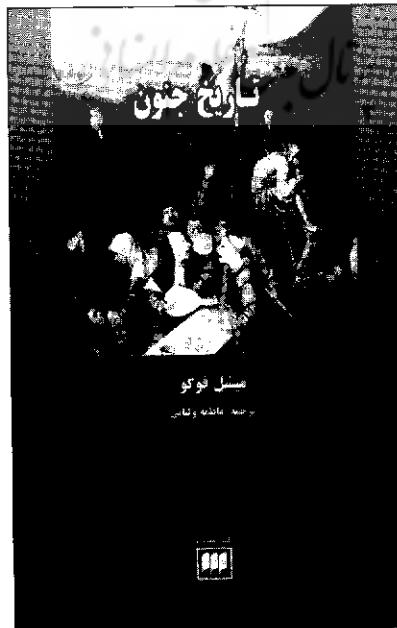
نهایت با «تبارشناسی دانش» پایان یافت. فوکو، در کتاب تاریخ دیوانگی در عصر کلاسیک، روش خاص خود را برای بازسازی علوم انسانی و بازنویسی تاریخ تحول اندیشه مدرن پی گرفته بود. او مانند همیشه تاریخ معتبر و جا افتاده شاخه‌ای از علوم را با پشتوانه کوهی از شواهد تاریخی از یاد رفته و ناآشنا به چالش می‌کشید و نسخه‌ای انباشته از گسست، چرخش نظری، و روندهای بن‌بست را جایگزین نسخه رسمی و شسته رفته تاریخ روانپزشکی می‌کرد. از دید او، حبس و زندانی شدن دیوانگان در ابتدای عصر کلاسیک، امری تصادفی یا برآمده از ضرورت‌های اقتصادی نبود و رهایی ایشان از حبس در انتهای این عصر و

جای گرفتنشان در آسایشگاه‌های روانی نیز ناشی از جنبشی آزادبخش و اندیشه‌ای انسانگرا محسوب نمی‌شد. او بر ریشه‌های مشترک آسایشگاه‌های روانی و زندانی تأکید می‌کرد، و با سبک و سیاق خاص خود، پیشینه و روند تکاملی یکی از نهادهای انضباطی مدرن را موضوع کنکاش قرار می‌داد. ارجاعات بیشمار کتاب فوکو، و استفاده دست و دلبازانه‌ای که از اصطلاحات پزشکی طبیعی دانان قرن هفدهم و هجدهم کرده بود، خواندن و فهمیدن آن را برای علاقمندان غیرمتخصص دشوار می‌کرد، و به همین دلیل بود که وقتی سه سال بعد، قرار تجدید چاپ کتاب با انتشارات پلون گذاشته شد، بخشهایی

مکالمه

جنون و عقلانیت

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



- تاریخ جنون
- میشل فوکو
- فاطمه ولیانی
- هرمس

○ ۱۳۸۱، ۳۰۴ صفحه، ۱۶۰۰ تومان

شروین وکیلی
پژوهشگر علوم اجتماعی

ادعای محوری فوکو در فصل اول این است که

با مغلوب شدن جذام

در نیمه قرن پانزدهم میلادی

ورهایی مردم از هراس این بیماری وحشتناک،

جذام خانه‌های خالی شده به تدریج کارکردی جدید را برعهده گرفتند

و به عنوان محل تجمع و نگهداری دیوانگان اهمیت یافتند

از آن حذف شد و نسخه‌ای کوتاه‌تر و خلاصه‌تر پدید آمد که برای طیف وسیع‌تری از خوانندگان جذابیت داشت. نخستین ترجمه انگلیسی از این اثر، از روی همین متن خلاصه شده انجام گرفت و جنون و تمدن (madness and Civilization) نام گرفت. ترجمه فارسی کتاب از روی متن فرانسه انجام گرفت و پس از آن که توسط انتشارات هرمس در سال ۱۳۸۱ منتشر شد، در میان علاقمندان ایرانی آثار فوکو، جایگاهی برای خود به دست آورد. چنین می‌نماید که ترجمه روان و شیوای مترجم، همراه با ساختاریندی مناسب کتاب، آن را به اثری ماندگار در جامعه کتابخوان کشورمان تبدیل کرده باشد.

فوکو مدعی است که مفهوم یکپارچه و منفردی از دیوانگی

در عصر پیش کلاسیک وجود نداشته است

۲. فوکو، کتاب خود را به هشت فصل تقسیم کرده است و نخستین فصل را به مرور مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، متون ادبی و آثار هنری اختصاص داده است که بر مفهوم جنون تمرکز یافته‌اند. عنوان این فصل «کشتی دیوانگان»، از اسم تایلوی مشهوری گرفته شده است که توسط هیرونیوموس بوش کشیده شده و طرح روی جلد کتاب را هم برمبنای آن انتخاب کرده‌اند.

فوکو، فصل نخست را با اشاره به ساختار اجتماعی از یاد رفته‌ای در اروپای قرون وسطایی آغاز می‌کند. این ساختارها عبارتند از جذام خانه‌هایی که محل‌های نفرین شده تجمع و زیست جذامیان در قرون وسطی بودند. اشاره به جذام خانه شروعی غیرمترقبه برای کتابی درباره جنون است، اما با پیش رفتن در این فصل، معلوم می‌شود که قصد فوکو از اشاره به شمار و گسترش فعالیت این نهادها، بی‌مورد نبوده است. ادعای محوری فوکو در این فصل، آن است که با مغلوب شدن جذام در نیمه قرن پانزدهم میلادی، و رهایی مردم از هراس این بیماری وحشتناک، جذام خانه‌های خالی شده به تدریج کارکردی جدید را برعهده گرفتند و به عنوان محل تجمع و نگهداری دیوانگان اهمیت یافتند.

فوکو، دو خط استدلالی موازی را در این فصل دنبال می‌کند، از سویی به شیوه برخورد مردم هنجار و عادی اروپای کهن با دیوانگان

می‌پردازد، و روش‌های گوناگون مهار یا طرد دیوانه‌ها را واری می‌کند، و از سوی دیگر به سیر تحول مفهوم جنون می‌پردازد و پیوندهای معنایی آن را در شبکه‌ای پیچیده از متون و آثار هنری ردیابی می‌کند. نخستین مسیر، مقدمه‌ای قانع‌کننده است برچگونگی اتصال مفهوم دیوانگی، با زندان و غل و زنجیر.

۱-۲. ازدید فوکو، جذام خانه‌ها، نهادهایی بودند که باوجود تخصص یافتگی‌شان برای طرد و حصر جذامیان، روش آرمانی «خلاص شدن از شر عناصر ناخواسته اجتماعی» را صورتبندی می‌کردند. جذامیان، برای قرن‌ها به‌عنوان موجوداتی گناهکار که به دلیل کردار ناشایست‌شان به نفرین الهی دچار شده‌اند، شناخته می‌شدند. تصویری که مردم از ایشان داشتند، ترکیبی از دلسوزی مسیحی و کناره‌گیری و هراس خرافی بود. جذامیان موجوداتی بودند که می‌بایست با مرحمت و صدقه مردم، گذران عمر می‌کردند، و در مقابل در مراکز اقامت اجباری مربوط به خود باقی می‌ماندند و روستاها و شهرها را با نفرین خویش آلوده نمی‌کردند.

هنگامی که در قرن چهاردهم همه‌گیری جذام رو به زوال گذاشت و این مرض از اروپا رخت برپست، نهادهایی سازمان یافته و متصل به ساختار کلیسا را در پشت سر خود برجای گذاشت که برای محصور کردن، طرد کردن، و تثبیت کردن افراد خطرناک، منفور، و مطرود تخصص یافته، و به تازگی از جمعیت خالی شده بودند. فوکو گزارشی سریع - اما دقیق از چگونگی تحول این جذام خانه‌ها در قرن پانزدهم و شانزدهم به دست می‌دهد. جنبش اصلاح دینی، به همراه تحول در نظام سیاسی پادشاهی اروپایی، به تدریج جذام خانه‌ها را از تشکیلات کلیسا جدا کرد و آنها را جذب دربار و نظام حکومتی‌ای نمود که بیش از پیش عرفی و دنیوی می‌شد. این جذام خانه‌ها، الگوهایی بودند که بعدها بیمارستان عمومی پاریس و سایر مراکز اقامت اجباری دیوانگان، بیماران و بیکاران بر مبنایش شکل گرفتند. این بیمارستانها، علاوه بر کارکردهای انضباطی چشمگیری که برعهده گرفتند، مشکل عمده مهار و ساماندهی به اوضاع دیوانگان را هم حل کردند.

در قرون وسطی، دیوانگان به راه‌های گوناگون از جامعهٔ هنجارین پیرامونشان دفع می‌شدند. ساده‌ترین روش مهار جنون، یعنی نگهداری از فرد دیوانه توسط خانواده‌اش، در مورد بسیاری از جنون‌های سخت پاسخگو نبود، بنابراین تبعید کردن و بیرون کردن دیوانگان از شهر، که گاه با اجرای مراسمی مانند شلاق زدن دیوانه و تعقیب و گریزهای نمایشی همراه بود، در بسیاری از نقاط رواج داشت. مردم سالم شهر، با این ترفند دیوانه را از حصار شهر می‌راندند و او را به طبیعتی که خاستگاه بیماری‌اش دانسته می‌شد، باز می‌گرداندند. با توجه به امکان همیشگی بازگشتن دیوانگان به زادگاهشان، به تدریج روش‌هایی پیچیده‌تر برای این تبعید ابداع شد، که مهمترینش از دید فوکو، همان کشتی دیوانگان است. ایدهٔ اولیهٔ این موضوع، احتمالاً آن بوده که دیوانگان را به کشتیهای تجاری‌ای که بر رودخانه‌های اروپا در تردد بوده‌اند می‌سپردند تا آنها را پس از طی مسافتی، در نقطه‌ای دور از شهر زادگاهشان رها کنند. این روش به زودی شکلی تخصص یافته به خود گرفت و ساخته شدن کلکها و کشتیهای را باعث شد که دیوانگان را بر آن می‌نشانند و ایشان را به دست رودخانه یا دریا می‌سپردند. از دوران تیمات^۲ بابلی، دریا و آب نماد پاکیزگی و پالایش - و از سوی دیگر آشوب و امور ناشناخته تلقی می‌شد، از این رو دیوانه را در جستجوی خردی که نداشت، به این پهنه غایی می‌سپردند.

۲-۲. کنکاش در مفهوم دیوانگی و جنون در این دوره، دومین محور بحث فوکو است. او مدعی است که مفهوم یکپارچه و منفردی از دیوانگی در عصر پیشاکلاسیک وجود نداشته است. دیوانگان تا قرن پانزدهم در مرکز توجه قرار نداشتند. تا میانهٔ این قرن، تصویر مخوف مرگ سیاه و جذام بر ذهن اندیشمندان اروپایی حاکم بود و مرگ و چهارسوار سرنوشت در تفکرات هراس‌آور مردمان برجستگی داشتند. در اواخر قرن پانزدهم - همزمان با برآب انداختن کشتیهای دیوانگان- بود که جنون به منزلهٔ شکل نویی از آشوب تهدید کنندهٔ نظم جهان، رسمیت یافت. مفهوم جنون در این دوره بسیار با آنچه که ما امروز می‌فهمیم تفاوت داشت. دیوانگی از سویی کیفر آسمانی

گناهی بزرگ دانسته می‌شد، و از سوی دیگر با فریبهای شیطان و تسلیم شدن به لذت‌های ممنوع پیوند خورده بود. در شعر کشتی دیوانگان برانت، زناکاران، الکلیها، و کسانی که انجیل را تفسیر به رأی می‌کنند هم در زمرهٔ دیوانگان آورده شده‌اند، و اراسموس متألهان، فقیهان، فلاسفه و حقوقدانان را نیز زیر مجموعهٔ دیوانگان رده بندی می‌کرد. این تصویر بخش مهمی از سنت سختگیرانهٔ قرون وسطایی - مانند گناه دانستن کنجکاوی و گستاخی پنداشتن میل به دانستن - را بازنمایی می‌کرد.

تکامل مفهوم جنون از قرن پانزدهم تا هفدهم ادامه یافت، و در پایان این قرن - یعنی آستانهٔ عصر کلاسیک به روایت فوکو - به‌عنوان یکی از گرانیگاه‌های اصلی معنایی در جامعهٔ اروپایی درآمد. پیوند دیوانگی با حیوانیت که در ابتدای قرن هفدهم مورد تأکید اندیشمندان بود، به تدریج در ابتدای قرن هجدهم به تصویری مسخ شده، حساسیت

زدوده و ماشینی‌گونه از فرد مجنون منتهی شد. تصویری که تحمیل انضباطی سخت و اجباری مبتنی بر تنبیه را برایشان مجاز می‌دانست و شدیدترین مجازاتها و دشوارترین شرایط زیست را برای دیوانگانی که به ورطهٔ جهان مرموز جانوران فرو غلتیده بودند، مجاز می‌دانست. به این ترتیب بود که زمینهٔ ورود مبتلایان به جذام ذهنی (جنون) به جذام‌خانه‌های جدید (مراکز اقامت اجباری) فراهم شد.

۳. فصل دوم، به همراه سه فصل آخر کتاب را می‌توان همچون پی‌نوشتی بر «مراقبت و تنبیه» در نظر گرفت. چرا که تاریخ سربرداشتن نهادهای اقامت اجباری در قرن هفدهم را روایت می‌کند و چگونگی تکامل یافتن این نهادها به زندانها، بیمارستانها و تیمارستانهای جدید را نشان می‌دهد. مقطع تاریخی سرنوشت‌سازی که می‌تواند به‌عنوان سرآغاز شکل‌گیری این نهادها و جدید تلقی شود، سال ۱۶۵۶ م. است که فرمان مشهور

فوکو پیدایش بیمارستان عمومی پاریس را ادامهٔ منطقی سکولاریزه شدن جذام‌خانه‌ها می‌داند

هدف فوکو

دفاع از جنون دیوانگان یا حمله به عقلانیت خردگرایان نیست

بلکه تنها روشی را می‌جوید تا

محدودیت‌های هریک را در اندرکنش با دیگری نشان دهد

چنین می‌نماید که ترجمه روان و شیوای مترجم همراه با ساختار بندی مناسب، کتاب را به اثری ماندگار در جامعه کتابخوان کشورمان تبدیل کرده باشد

فصل دوم به همراه سه فصل آخر کتاب را می‌توان همچون پی‌نوشتی بر کتاب مراقبت و تنبیه در نظر گرفت

شاه فرانسه برای تأسیس بیمارستان عمومی پاریس صادر شد. بیمارستانی که - باتوجه به شواهد قانع کننده بسیار- اصولاً برای درمان بیماران تخصصی نیافته بود و کارکرد اصلی‌اش حبس و نگهداری از فقرا، ناتوانان و دیوانگان بوده است. نخستین مراکز از این دست، بر مبنای قانون سال ۱۵۷۵م. که برای «کمک به فقرا و مجازات ولگردان» وضع شده بود، تأسیس یک دارالتأدیب (Correction house of) را برای هر استان پیش‌بینی می‌کرد. کشورهای آلمانی زبان هم در اوایل قرن نوزدهم به همین فکر افتادند و در ۱۶۲۰م. دارالتأدیب (zuchthausen) بزرگی در هامبورگ افتتاح شد. بیمارستان عمومی پاریس در واقع دنباله‌روی این سنت بود، اما به دلیل گستردگی اختیارات کارگزارانش، و شدت عملی که به خرج می‌داد، از سایر کشورها ممتاز بود. تخمین زده می‌شود که به فاصله چندماه پس از تأسیس این نهاد، بیش از شش هزار نفر - یعنی یک درصد از مردم پاریس - در آن محبوس بودند.

فوکو، پیدایش بیمارستان عمومی پاریس را ادامه منطقی سکولاریزه شدن جذام خانه‌ای می‌داند. اقامت اجباری افراد در منطقه‌ای خاص، کنترل محدود بر رفتارشان، و تنظیم سختگیرانه جابه‌جایی‌هایشان، عناصری‌اند که آنها را به این سازمانهای قرون وسطایی نزدیک می‌کنند. مهم‌ترین تفاوت در این میان آن است که طرد شدگان عصر جدید- بیکاران و فقرا- جای جذامیان را در آن گرفته بودند. فوکو با ارائه مثالهای فراوان نشان می‌دهد که گذار از زندگی سنتی به مدرن در اروپا، با جاری شدن سیلی از جمعیت فقیر و درمانده در سرزمینهای باختری همراه بود، که معمولاً سلامت و هویت شهروندان ثروتمند و معتبر و ثبات شهرهایشان را تهدید می‌کردند. به این ترتیب، تأسیس بیمارستانی که فقرا و ناتوانان را محبوس کند، پاسخی قدیمی برای مسئله‌ای جدید بود.

در قرن هفدهم، مفهوم فقر همچنان در قالبی قرون وسطایی فهمیده می‌شد. فقر، در سنت مسیحی، از سویی فرصتی بود برای نیکوکاری و صدقه دادن، و از سوی دیگر نشانه‌ای بود از ضعف اخلاقی، تنبلی و تن‌پروری فرد فقیر. چرا که نظام اجتماعی

برگشت‌ناپذیر از جریان سرمایه ملی نگهداری می‌شدند. به این ترتیب مراکز اقامت اجباری فقرا به تدریج به مراکز کار اجباری و بعدها به کارگاهها و کارخانه‌ها تغییر شکل دادند.

آزادی فقرا، ساکنان مراکز اقامت اجباری را به دو گروه قانون شکنان / مجرمان و دیوانگان محدود کرد. فوکو سیر تفکیک جایگاه این دو گروه از یکدیگر را بررسی می‌کند و چگونگی جایگیری دسته نخست در زندانها و گروه دوم در تیمارستانها را پیگیری می‌کند. از دید او، آنچه که از دید مورخان کلاسیک جنبش انسان دوستانه رهایی دیوانگان از بند و غل و زنجیر دانسته می‌شود، چیزی جز یک تدبیر موضوعی و عمل‌گرایانه نبوده است. همیند بودن دیوانگان و جنایتکاران عاقل، همواره نوعی بی‌عدالتی در حق گروه دوم دانسته می‌شد و جدایی این دو گروه لطفی بود که در حق مجرمان می‌کردند. از سوی دیگر، تغییر نگرش در مورد مفهوم جنون و پیدایش روش‌های درمانی جدید درباره این افراد، ایجاد سازمانهایی خاص برای مدیریت امور ایشان را ضروری می‌ساخت. به این ترتیب بود که زندان از تیمارستان جدا شد.

قرون وسطایی روابط اقتصادی ساده‌ای را دربر می‌گرفت و فقیر شدن در آن معمولاً با این خصوصیات فردی همراه بود. به این ترتیب محبوس شدن کسانی که به ضعف اخلاقی ای از این دست آلوده بودند، امری عادلانه و منصفانه جلوه می‌کرد.

در قرن هجدهم، مراکز اقامت اجباری تحول یافتند و جایگاه دیوانگان از سایر ساکنانشان تفکیک شد. این تحول، در واقع ریشه در دگرذیسی مفهوم فقر داشت. فیزیوکراتهای قرن هجدهم به تصادفی، تقدیری، و اجتماعی بودن علل پیدایش فقر پی برده بودند و فقرا را به عنوان نیرویی اجتماعی به رسمیت شناخته بودند که قابلیت تولید ثروت را دارند و وجودشان تا حدودی برای بقای طبقه ثروتمند لازم است. به این ترتیب افسانه ضعف اخلاقی فقرا و گناه بودن فقر از میان رفت و نسبت به فقرا اعاده حیثیت شد. این امر، با باز تعریف شدن جایگاه ایشان در جامعه صنعتی نوین همراه بود. فقرا بخشی مهم و مولد از جامعه بودند که توسط مراکز اقامت اجباری از چرخه تولید و بهره‌وری اقتصادی خارج شده بودند و توسط بخشی

کتاب تاریخ دیوانگی در عصر کلاسیک نیز مانند سایر کتابهای دهه شصت فوکو حلقه‌ای از زنجیره آثار تبارشناسانه وی بود

از دید فوکو، دوالگوی اولیه برای تیمارستان وجود داشته است. نخست الگوی مذهب مدار و دوم الگوی مبتنی برشعارهای روشنگری. اولین نمونه تیمارستان مذهب مدار را ویلیام توك با پشتیبانی فرقة کویکر در آمریکا بنا نهاد. در این مراکز درمانی، عمل انقلابی رهاکردن دیوانگان از غل و زنجیر، با نهادینه کردن نیروی وجدان و مراقبت مداوم دیگران همراه شده بود و مطالعه علوم و کتابهای مذهبی، کار سخت، و زندگی گروهی، دواي درد دیوانگان پنداشته می شد. از نگاه فوکو، توك با پدیدآوردن شکل خاصی از خانواده مصنوعی مبتنی بر اعتقادات کویکرها، موفق شد ارزشهای پدرسالارانه بورژوازی اولیه را به شکلی نرم‌افزاری در مغزهای معیوب بیماران روانی برنامه‌ریزی کند.

رقیب توك در نظامی که با آرمانگرایی مذهبی‌اش بنیاد کرده بود، پزشکی فرانسوی به نام پینل بود. پینل همزمان با توك- در ۱۷۹۴م. - غل و زنجیر از پای دیوانگان گشود و ایشان را به تیمارستانی که بر مبنای اصول عقل و روشنفکری هدایت می‌شد، وارد کرد. پینل برخلاف توك فردی متعصب نبود و به نوعی دین طبیعی و فارغ از الهیات رسمی معتقد بود. او در پافشاری برشعارهای انقلاب فرانسه تا جایی پیش می‌رفت که برخی از اعتقادات دینی - به ویژه باورهای کاتولیکی - را زمینه‌ساز پیدایش جنون می‌دانست و به عنوان روشی درمانی، بیمارانش را از مطالعه متون دینی برحذر می‌داشت.

تیمارستان پینل، بر مبنای ارزشها و معیارهای بورژوازی صنعتی اولیه شکل گرفته بود. عناصر اصلی مورد توجه پینل برای مهار جنون، عبارت بود از کار مداوم، مراقبت و مشاهده دایمی کردار دیوانگان، و تشکل دادگاه‌هایی نمایشی که هدفشان ارزیابی و داوری در مورد کردار دیوانگان بود. پینل نیز مانند توك، چندان به درمان جنون توجه نداشت، و تیمارستانش را بیشتر محلی برای نگهداری و مدیریت دیوانگان می‌دانست. سه گروه از بیماران روانی در تیمارستان پینل درمان ناپذیر و غیرقابل اصلاح پنداشته می‌شدند: کسانی که اعتقادات دینی متعصبانه دارند، آنها که تبیل و تن‌پرورند، و کسانی که جنون دزدی دارند. فوکو به کنایه اشاره می‌کند

فقر، در سنت مسیحی،

از سویی فرصتی بود برای نیکوکاری و صدقه دادن،

و از سوی دیگر نشانه‌ای بود از ضعف اخلاقی، تنبلی و تن‌پروری فرد فقیر

و همراه همیشگی آن، مانیا (شیدایی) می‌بردازد. تصویر پزشکی ابتدای عصر کلاسیک از بدن و فرآیندهای زیستی، کاملاً در قالب قرون وسطایی کیفیات و روح ناشی می‌شد. با توجه به ارتباط این سه صفت با خلط سودا - که از سوی دیگر با خاک هم مربوط بود، - مالیخولیا را ناشی از افزایش سودا در بدن می‌دانستند. تصویر آشنای سودایی بودن دیوانگان که در ادبیات و اشعار فارسی بسیار تکرار شده و تا به امروز در قالب واژه سودایی حفظ شده، در واقع به این تلقی باستانی بازمی‌گردد. پزشکان ابتدای عصر کلاسیک، علایم این بیماری - انزواطلبی، حساسیت کم به محرکها، سکوت، هذیان و تصورات غیرواقعی و سستی بدن - را ناشی از کیفیت مشابه سودا می‌دانستند.

این تصویر ارسطویی از مالیخولیا، در اواخر قرن هفدهم با اهمیت یافتن مایعات بدن - به ویژه خون - در علم زیست‌شناسی دگرگون

که تیمارستان پینل برخلاف توك ارتباط خود را با واقعیت اجتماعی بیرون از خود از دست نداده بود، و شاید به همین دلیل هم سه گناه عمده جامعه صنعتی اولیه - تنبلی، دزدی و تعصب دینی - در آن چنین آشکار مورد شتمت واقع می‌شد.

۴. چهار فصل میانی کتاب فوکو، به بحث درباره بیماری روانی و روشهای درمان آن اختصاص یافته است. تفاسیری که در دوره‌های تاریخی مختلف از این موضوع وجود داشته، و چگونگی تحول این مفاهیم، موضوعی است که در این سه فصل محوریت دارد.

در ابتدای کار، شرحی مفصل و تکان دهنده از تصویر پزشکان قرن هفدهمی از جنون ارائه می‌شود، و توصیف ایشان از انواع بیماریهای روانی، دلایل بروز آن، و شیوه درمانشان مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۴-۱. فوکو نخست به بیماری مالیخولیا

شد. فوکو مدعی است که این دگرگونی امری سطحی بوده و آنچه که تا پیش از این به ذرات روح نسبت داده می‌شد، از این پس به خون منسوب گشت. به این ترتیب پزشکان در اواخر قرن هفدهم، تیرگی، سنگینی، کندی حرکت و سردی خون را دلیل اصلی بروز مالیخولیا می‌دانستند. هنگامی که در اواخر قرن هجدهم، - یعنی پایان عصر کلاسیک - توجه‌ها به اعصاب و خصلت اعجاب آور بافت عصبی معطوف شد، نظریات علمی درباره مالیخولیا هم تغییر یافت و این بار اثر خون بر بافت عصبی یا حساسیت پایین تارهای عصبی بود که دلیل بروز رفتار سودایی دانسته می‌شد.

۲-۴. دومین بیماری‌ای که مورد بررسی واقع می‌شود، مانیا است. مانیا از نظر علایم در نقطه مقابل مالیخولیا قرار می‌گیرد. بیمار مبتلا به شیدایی، ذهنی تیز و فعال دارد و محور توجهش مدام از موضوعی به موضوع دیگر جهش می‌کند. برخلاف مالیخولیا که به تبی بدون غضب می‌ماند، مانیا غضب بدون تب است. به همین دلیل هم در ابتدای قرن هفدهم پزشکان این مرض را ناشی از خشکی، گرما و تند حرکت ذرات روح می‌دانستند. مانیا برای مدت‌ها نتیجه زیادی بخارهای گوگردی و مواد اسیدی در مغز و مایعات بدن دانسته می‌شد و گمان می‌کردند تنها راه درمان آن سرد کردن بدن دیوانه است. استفاده از دوش آب سرد و فرو کردن سر بیمار در آب یخ، روشی بوده برای کاهش گرمای بدن و مبارزه با اخلاط داغ و خشک. تحولاتی که در چارچوب درک مالیخولیا رخ داد، در مورد مانیا هم تکرار شد.

۳-۴. مرض دیگری که مورد توجه فوکو قرار گرفته، بیماری مشهور هیستری است که در قرون وسطی به حرکات رحم منسوب می‌شد و نام خود را هم از عبارتی یونانی به معنای رحم گرفته است. طبیعی دانان قرون وسطایی رحم را موجودی با اراده و حیات مستقل از بدن زن می‌پنداشتند و معتقد بودند رحم در بدن حرکت می‌کند و گاه دردهایی را ایجاد می‌کند. در ابتدای قرن هفدهم، پزشکان همچنان حرکت رحم را ریشه دردهای هیستریک می‌دانستند و معتقد بودند این عضو می‌تواند از محل طبیعی خود در شکم به

حرکت درآید و تا پا، سینه، بازو و سر پیشروی کند!

زیست‌شناسانی که از این سنت کهن بریدند و به متغیرهای ملموس‌تری برای سنجش علایم بیماری توجه کردند، آن را شکلی از گرفتگی عضلات و تنش بافت‌های شکمی دانستند. توجه داشته باشید که تا اینجای کار هیچ ارتباطی بین هیستری - که مرضی عضوی دانسته می‌شد - و امراض روانی برقرار نشده بود. ویلیس، یکی از نخستین کسانی بود که این مرض را به مغز مربوط کرد و تحریک شدید ذرات روح توسط ماده‌ای زیانمند را دلیل بروز هیستری دانست.

به این ترتیب خزانه بیماریهای روانی اصلی در پایان عصر کلاسیک، به سه شاخه اصلی مالیخولیا، مانیا، هیستری تقسیم می‌شد، که بیماریهای دیگری مانند هذیان و بلاهت و جنون ترس را هم به عنوان مشتقاتی نتیجه می‌داد.

۶. فوکو، در کتاب خود، طیفی وسیع از مفاهیم را مورد اشاره و بحث قرار داده است. بر مبنای داده‌های بسیار گردآمده در این کتاب، روندهایی پیچیده از تحول و تکامل نهادهای اجتماعی، اندیشه‌های علمی، و نقشهای روانی در کنار یکدیگر چیده شده‌اند و تصویری چندسویه و فراگیر را پدید می‌آورند که تعریف شدن دیوانگی و جای گرفتنش در تیمارستان را توجیه می‌کند.

یکی از بحثهای جالب فوکو در کتاب، به نقش پزشکان در ارتباط با بیماریهای روانی مربوط می‌شود. این که چگونه دیوانه‌ها از موضوع حقوق و قوانین جزایی به سوژه علوم زیستی و فیزیولوژی تبدیل شدند، پرسشی است که به طور صریح در کتاب مورد اشاره قرار نمی‌گیرد، اما کل متن را می‌توان تلاشی برای پاسخگویی بدان دانست. فوکو، برخلاف تاریخ‌نویسان کلاسیک به حضور پیش‌بینی شده، ایثارگرانه، و رهایی بخش پزشکان در تیمارستانها قائل نیست. از دید او، پزشکان در ابتدا در نقش نگهدارانی ظاهر شدند که می‌بایست محیط مسموم و خطرناک تیمارستان و اقامتگاه‌های اجباری را مدیریت کنند و از پراکنده شدن عفونت و آلودگی پرورده شده در این محیطها به جهان امن خارج جلوگیری کنند. این وظیفه، نوعی اختیار

اجباری نامحدود را هم به پزشکان اهدا می‌کرد و به همین دلیل هم می‌بینیم که در تیمارستانهای توک و پینل پزشکان در مقام قاضی اعمال دیوانگان ظاهر می‌شوند.

این نقش پاسدار / قاضی به تدریج به کنجکاویهای علمی هم گره خورد و شکلی از نظریه‌پردازی درباره دیوانگی را پدید آورد که از دید فوکو به رستاخیزی از ساحری باستانی شباهت دارد. اثبات‌گرایی روانپزشکان قرن هجدهم، در پیوند با تصویر نیمه خداگونه‌ای که در مقام نماینده خرد ایفا می‌کردند، مجموعه‌ای از برداشتها و تفسیرهای دوپهلو را پدید آورد که از سویی بر عینیت و بی‌طرفی علمی و از سوی دیگر بر جایگاه رفیع و چالش‌ناپذیر عقلانیت تاکید می‌کرد. به این ترتیب، پزشک در مقام نماینده عقلانیت در گفتگو با جنون رسمیت یافت. گفتگویی که به قول فوکو خیلی زود - در ابتدای عصر کلاسیک - به تک‌گویی خرد درباره بیماریهای خود منتهی شد و تا دوره فروید جنون را از بیان خویش محروم ساخت.

از زوایه دید خاصی، می‌توان شالوده کتاب تاریخ جنون را همین مکالمه جنون و عقلانیت دانست. فوکو به دنبال روندها و مکانیسمهایی می‌گردد که در مسیر تاریخ ارتباط گفتمان جنون آمیز و خردگرا را ممکن کرده است، و حوادثی را می‌جوید که چیرگی دومی بر اولی، و طرد جنون از فضای گفتمانی جوامع مدرن را رقم زده است. هدف فوکو دفاع از جنون دیوانگان یا حمله به عقلانیت خردگرایان نیست، بلکه تنها روشی را می‌جوید تا محدودیت‌های هریک را در اندرکنش با دیگری نشان دهد. به بیان دیگر، اگر تاریخ جنون، به دقت خوانده شود، می‌تواند تاریخ عقلانیت هم باشد.

پی‌نوشت:

1. History de la Folie a Lage Classique.

۲. ایزدبانوی خشمگین و بدخوی آنها در بابل باستان

که نماد آشوب، سیل و بی‌نظمی بود.